



یادداشت‌هایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین
نکات اصولی و درس‌هایی برای امروز

بخش پنجم: ضرورت تبلیغ همه‌جانبه در بین همه‌اهالی

لنین در سال‌های آغازین قرن بیستم، عاجل‌ترین وظیفه سوسیال‌دمکرات‌ها را سازماندهی تبلیغات همه‌جانبه سیاسی تشخیص می‌دهد. و البته این را نه یک کار در خود، بلکه ابزاری برای یک هدف بزرگتر می‌بیند: رفع نیاز طبقه کارگر به آگاهی سیاسی و تربیت سیاسی و انجام وظایف سوسیال‌دمکراتیک در ارتباط با سازماندهی انقلاب اجتماعی.

مهمترین استدلال‌ها چه باید کرد در ضدیت با خط اکونومیستی به شکلی که امروز با آن مواجه هستیم در همین بخش از کتاب آمده است. لنین در اینجا نه فقط بار دیگر بر این واقعیت تأکید می‌گذارد که آگاهی سیاسی طبقاتی کارگران را نمیتوان از درون یعنی از مبارزه اقتصادی آنان تکامل داد بلکه خاطر نشان می‌کند که آگاهی سیاسی طبقاتی فقط در حیطه مناسبات همه طبقات و قشرها با دولت و حکومت، در حیطه مناسبات متقابل بین همه طبقات می‌تواند به دست آید. او می‌گوید که برخلاف دید اکونومیستها، مساله فقط بردن آگاهی بین توده کارگران نیست. بلکه سوسیال‌دمکرات‌ها باید بین همه طبقات اهالی بروند و واحدهای ارتش خود را در همه جهات بسازند. (این نکته خلاف همه تئوری‌ها و پراتیک‌ها به اصطلاح ضد پوپولیستی است که برای دوره ای در جنبش چپ ایران باب بود و کماکان بسیاری از فعالین این جنبش متأثر از آن هستند.)

بین همه طبقات اهالی رفتن و ارتش خود را در همه جهات ساختن، از زمین تا آسمان با نگرش و عملکرد اکونومیست‌های "واقع بین" شده جنبش ایران در سال‌های اخیر تفاوت دارد. اینان تحت فشار تحولات فهمیده اند که باید به همه طبقات و جنبش‌های اجتماعی بپردازند. ولی یکم این کار را با یک رویکرد رفرمیستی انجام می‌دهند. یعنی این ارتباطات اجتماعی و شعارهای عمومی را می‌خواهند در خدمت یک استراتژی رفرمیستی قرار دهند. ثانیاً دورنما و چارچوب محدودی را برای منافع هر قشر و طبقه در نظر دارند (مثلاً می‌توان به نحوه برخورد اینان به مساله زن نگاه کرد). ثالثاً در تعیین متحدان و دور و نزدیک بر اساس یک دورنمای بورژوایی جلو می‌روند؛ یعنی به قشرهایی بیشتر می‌پردازند که مدرنیسم بورژوایی را نمایندگی می‌کنند.

تصویری که لنین از محدودنگری محافل سوسیال‌دمکرات در اواخر قرن نوزدهم ارائه می‌دهد انگار از روی بیماری‌های رایج در جنبش ما نوشته شده است: محافلی که فقط به موضوعات کارخانه یا همدستی حکومت با کارفرمایان و یا اختناق پلیسی در محیط‌های کارگری می‌پردازند. در میتینگ‌های کارگری خارج از این محدوده صحبت نمی‌شود یا به ندرت صحبت می‌شود. در زمینه تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاست داخلی و خارجی حکومت، مسائل تکامل اقتصادی کشور و جهان، موضع طبقات گوناگون در جامعه مدرن و امثالهم خیلی کم سخنرانی و بحث می‌شود.

این محدودنگری نتایج معینی به بار می‌آورد. همانگونه که در مورد جنبش سوسیال‌دمکراتیک روسیه به بار آورد و باعث عقب ماندن عناصر آگاه از جنبش خودبخودی شد. یا همین وضعیتی که بعد از حداقل یک دهه فعالیت عناصر و محافل مبتلا به اکونومیسم در جنبش چپ ایران حاکم است.

تفاوت بر سر اینست که ما می‌خواهیم رهبر سیاسی انقلاب پرولتری و تریبون توده‌ها باشیم یا یک منشی اتحادیه صنفی. مقایسه لیکنخت بزرگ با نایت تریدیونیونیست این تفاوت را آشکار می‌کند. نایت به تدوین مطالبات فوری پرولتاریا و ارائه ابزار برای تحقق آنها می‌پرداخت. ولی لیکنخت علاوه بر اینها، ایده‌های درخشان و کامل را ترویج می‌کرد. نشریه‌اش را به ارگان اپوزیسیون انقلابی تبدیل کرده بود و وضع سیاسی و اقتصادی کشور را از دریچه منافع بخشهای مختلف اهالی افشا می‌کرد.



یک سوال: آیا کمونیستها به مساله ارتباط با قشرها و طبقات اجتماعی به عنوان یک ضرورت یا اجبار برخورد میکنند؟ آیا توجه به خواسته‌ها و منافع متحدان انقلاب را تحت فشار شرایط انجام می‌دهند؟ یعنی فرضا اگر فشار شرایط نباشد این منافع را در نظر نمیگیرند و جایی که زورشان می‌رسد این منافع را از قشرها و طبقات غیر پرولتر سلب میکنند؟ ما در چه باید کرد با پاسخ این سوالات به شکل مستقیم روبرو نیستیم. ولی سرخ‌هایی از این بحث را لنین در این اثر و بعدها به شکل عمیقتر در آثار دوران انقلاب ۱۹۰۵ و به ویژه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ (خصوصا در بحث بر سر مساله دهقانی و رفرم ارضی) جلو می‌گذارد. در بین سوسیال دموکراتهای روس نهایتا دو برخورد به این سوالات وجود داشت. یکم برخوردی که ریشه در نگرش اکونومیستی داشت و منافع طبقه کارگر را در حیطه محدود منافع کارگران در نظر می‌گرفت و این منافع را در مقابل منافع دهقانان یا خرده بورژوازی، سبک و سنگین می‌کرد. و بعد از انقلاب اکتبر هم به اسم "تابع کردن منافع بقیه به منافع پرولتاریا" سیاست اجبار و زور را در مقابل سایر قشرها و طبقات متحد پرولتاریا فرموله می‌کرد. حتی در مورد کارگران نیز با تزهایی مانند نظامی کردن سندیکاها یا دولتی کردن سندیکاها روبرو شدیم که ادامه همان نگرش بود. دوم، برخورد لنین که دورنمای کمونیسم جهانی را مد نظر داشت و همه چیز را با این هدف می‌سنجید و جهت می‌داد. این یعنی رهایی نوع بشر و نه فقط طبقه کارگر یا کارگران از مناسبات حاکم. وقتی که اینگونه به مساله انقلاب اجتماعی نگاه کنیم، طبقه کارگر را ابزار حیاتی رسیدن به آن هدف می‌بینیم و نه خود هدف. با این نگرش است که می‌توان به ضرورت تامین و تداوم اتحادهای پایه ای طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم و اتخاذ سیاست های صحیح در این راستا جواب درست داد. با این نگرش است که می‌توان به مناسبات استراتژیک پرداخت و به تاکتیکهای مقطعی در رفتار با قشرها و طبقات گوناگون بسنده نکرد. با این نگرش است که میتوان از "استفاده ابزاری" از طبقات غیر کارگر و حتی توده کارگران فاصله گرفت. این بحث به معنی نفی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که مسلما عنصری از جبر را در سراسر دوران سوسیالیسم به همراه دارد نیست. بلکه بر سر مضمون و جهت گیری این پدیده است. حتی می‌شود گفت که بحث بر سر مفهوم و دامنه و چارچوب همین جبر است. وقتی که لنین در چه باید کرد می‌گوید "ما باید به مثابه تنوریسین، مروج، مبلغ و سازمانده بین همه طبقات اهالی برویم" باید با یک دید استراتژیک به مساله نگاه کنیم که محدود به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی نیست بلکه

در سراسر دوران سوسیالیسم هم باید چنین کنیم. در اینجا بحث در چارچوب چگونگی درگیر کردن هر چه بیشتر و کیفیتا بالاتر توده ها در اداره امور جامعه و دولت بعد از پیروزی انقلاب نیست، بلکه بر سر رهبری يك فرايند به سوی يك هدف معين است که برقراری چنین مناسباتی را بين عنصر آگاه با حرکت همه طبقات اهالی می طلبد.

لنین در همین بخش از وظایف مختلف سوسیال دمکراتها در قبال کارگران و نمایندگان سایر طبقات اجتماعی صحبت میکند. او می گوید کارگرانی هستند که می خواهند حرفهای يك سوسیال دمکرات را بشنوند. و کسانی دیگری که می خواهند از دهان سوسیال دمکراتها حرفهای يك دمکرات را بشنوند. این اشاره ای است به دو رشته وظایف سوسیال دمکراتیک که لنین در آثار بعدی خود به ویژه در مقطع انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ روسیه جلو گذاشت. کل بحثهای لنین در این بخش و تاکیدي که بر توضیح وظایف عمومی دمکراتیک در برابر کل خلق می کند حاکی از اینست که او هدف را متحول کردن جامعه قرار داده بود و نه رفرم در وضعیت يك طبقه خاص (طبقه کارگر). لنین می گوید که ما در حین انجام این وظیفه حتی يك لحظه هم نباید اعتقادات سوسیالیستی خود را بپوشانیم یا فراموش کنیم. این گفته ها متعلق به دوره ای است که لنین هنوز تجربه انقلاب ۱۹۰۵ و شکستش را نداشت. در واقع در جریان آن انقلاب و ده ساله بعد از شکست آن بود که تزه های لنین در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب بورژوا دمکراتیک فرموله شد. و در انقلاب اکتبر خطوط اولیه اما مهمی از رابطه تحولات دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی خودنمایی کرد. به این بخش از بحثهای لنین باید از زاویه نگرش تکامل یافته کنونی باید نگاه کرد. یعنی در عمل مشکل بتوان با کسانی روبرو شد که فقط بخواهند از دهان ما حرفها و شعارهای دمکراتیک را بشنوند. و ما هم مشکل بتوانیم فقط مسائل ناب دمکراتیک را مستقل از جهت گیری و جوانب سوسیالیستی به زبان آوریم. این به خصوصیت انقلاب و وظایف چند گانه آن در عصر امپریالیسم و محتوای هر انقلاب به مثابه بخش لاینفکی از پروسه انقلاب پرولتری جهانی برمی گردد. انجام تحولات دمکراتیک انقلابی در جوامعی که کماکان انجام گسترده چنین تحولاتی را طلب می کنند، به ناگزیر با نطفه ها، جوانه ها و جنبه های سوسیالیستی از همان مرحله آغازین انقلاب عجین خواهد بود.

چه باید کرد تاکید دارد که اگر سوسیال دمکرات ها فعالیت همه قشرها را رهبری نکنند نمی توانند پیشاهنگ انقلابی باشند. تربیت سوسیال دمکراتیک کارگران برای اینست که به رهبران سیاسی جامعه تبدیل شوند و قادر به رهبری مبارزات قشرها و طبقات مختلف باشند. لنین می گوید برخلاف تصور اکونومیستها نمی توان با محدود کردن عرصه نفوذ (مثلا با زوم کردن به روی جنبش کارگری و مطالبات کارگران) این نفوذ را عمیقتر کرد. جالب است که لنین در مورد ضرورت اعمال رهبری بر جنبشهای قشرهای مختلف اجتماعی از زنان حرفی نمی زند. آیا در آن مقطع هنوز جنبش زنان در روسیه به ظهور نرسیده بود؟ آیا به همین علت زنان عمدتا در چارچوب خانواده کارگری و یا زنان کارگر مد نظر قرار می گرفتند؟ شاید هم مساله به يك بی توجهی عمومی به مساله زن به طور کلی در جنبش سوسیال دمکراتیک آن روز اروپا برمی گشت و اینکه مقاومت و مبارزات زنان برای کسب برابری اجتماعی و سیاسی صرفا حرکت زنان بورژوا قلمداد میشد. (یعنی در همان چارچوبی که آن زمان بیشتر به چشم می آمد.) به هر حال در سالهای بعد نگرشهای مختلفی نسبت به این موضوع در صفوف سوسیال دمکراتهای روس بروز کرد. انقلاب اکتبر برخوردی پیشرو به مساله زن اتخاذ کرد ولی نگرش محدود و به اصطلاح کارگریستی نسبت به این مساله در صفوف کمونیستها باقی ماند که تا امروز هم به شکل های مختلف ادامه دارد.

لنین در بحث از سازماندهی افشاگری سراسری از این صحبت می کند که به هنگام تبلیغ، هر مساله را با روح پیگیر سوسیال دمکرات پاسخ می دهیم بدون باج دهی به هیچ انحراف عامدانه یا ناعامدانه از مارکسیسم. مهم درک این نکته است که افشاگری ها را حزبی رهبری می کند که هر حمله بر حکومت را به نام کل مردم پیش می برد. تربیت انقلابی پرولتاریا را به پیش می برد. استقلال سیاسی اش را حفظ می کند. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری می کند. و از هر درگیری خودبخودی کارگران با استثمارگران برای آوردن شمار بیشتری از پرولتاریا به اردوی ما استفاده می کند. نکته اینجاست که این کارها در تضاد با هم نیستند بلکه ضروری و مکمل یکدیگرند.

اکونومیستها در مقابل درک و طرح لنین از این صحبت می کردند که او به ایدئولوژی پر بها می دهد. و برای اینکه فوراً حزب را به مبارزه با استبداد مطلقه بکشاند به استدلال تئوریک روی آورده است. یعنی به جای اینکه منتظر شود تا پیشرفت مبارزه طبقه کارگر، خود شرایط عینی را برای مطرح شدن موضوع قدرت سیاسی فراهم کند، پیشاپیش بر مبنای ضرورتی که در ذهن به آن رسیده، وظایف حزب را معین کرده است. این یک اختلاف نظر پایه ای با اکونومیستها است که در سالهای بعد از انقلاب اکتبر نیز علیه خط لنین بیان شد. و هم اینک نیز در جمع بندی از انقلاب اکتبر و نظرات لنین از جانب جریانات گوناگون ابراز می شود. در این بحث، واقعیتی نهفته است. واقعیتی به نفع دیدگاه لنینیستی و نه برخلاف آن. ایدئولوژی، نقش فعال در تغییر عینیت دارد. این به درک از رابطه دیالکتیکی عین و ذهن برمیگردد. ذهن از عین سرچشمه می گیرد ولی یک عامل منفعل و حاشیه ای نیست. بلکه به مثابه یک پدیده مادی بر عینیت موجود تاثیر می گذارد و آن را تغییر می دهد. انقلاب اجتماعی صحنه این تاثیر گذاری متقابل است. جهان بینی، تئوری و روش کار که در یک مجموعه، ایدئولوژی را می سازند عنصر آگاه (حزب) را به تشخیص و ارزیابی تضادها و مناسبات و راه دگرگونی آنها رهنمون می کنند. در این میان تئوری (نظرات و راهکار های مدون) نقش پویا و فعالی در پیشبرد و تکامل ایدئولوژی بازی می کنند. وقتی که لنین می گوید بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد بر تاثیر تعیین کننده عنصر ذهنی در جهت دادن به جنبشهای اجتماعی و طبقاتی، فرایندهای عینی و دگرگونی شرایط موجود تاکید دارد. نکته اینجاست که اکونومیستها چه بدانند چه ندانند خود ایدئولوژی و تئوری های معینی را راهنمای عمل خود قرار داده اند. اشکال آنان این نیست که وظایفشان را مستقل از هرگونه ایدئولوژی و تئوری انجام می دهند. مشکل در مضمون طبقاتی این ایدئولوژی است: ایدئولوژی بورژوایی. حرفهای مدونی که آنان علیه خط چه باید کردی می زنند در واقع تئوری های بورژوایی آنان است. آنان هم با استدلال تئوریک، دامنه وظایف حزب را به دنباله روی از جنبش خودبخودی محدود می کنند که نتیجه ای جز حفظ وضع موجود ندارد.

ادامه دارد.....

فردا از آن طبقه ی کارگراست

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

مهر ۸۷

وبلاگ : Jafk.blogfa.com

Kargaran_fa@yahoo.com